

گفتگویی با محمد

علی ترقی جاه

نقاشی معاصر

طرح‌هایی

ساده

از زندگی

و طبیعت

محمد علی ترقی جاه، نقاش معاصر، هنرمندیست که سعی کرده است در طی سالهای انقلاب اسلامی، با درک مفاهیم عمیق آن، با رویدادها و دگرگونی‌هایی که در جهت تثبیت ارزشهای اصیل اخلاق اسلامی رویداده است همگام شده و تأثرات خود را از طریق نقاشی بیان کند.

در ذیل با این هنرمند گفتگویی داریم که نظر علاقمندان را بدان جلب می‌نمائیم:



لطفاً در مورد تاریخچه کار هنریتان بطور مختصر توضیحاتی بدهید و بگوئید که چگونه شد که به نقاشی علاقمند شدید؟

• در سال ۱۳۲۲ در یک خانواده مسلمان در جنوب تهران متولد شدم. اولین آشنایی من با هنر از مسجد محلمان که همان مسجد لُرزاده باشد شروع شد. این مسجد با سقف‌های گنبدی کوچک و بزرگ و آجر کاری و کاشیکاری‌های زیبا مرا بخود جذب کرد. در آن موقع کلاس عربی بود که روحانی خوبی آنجا شبها درس می‌داد و من به اتفاق عده‌ای از بچه‌های محل پای درس ایشان می‌نشستم. اما در موقع درس توجه من بیشتر به آجرکاری‌ها و حرکت آنها بر روی سقف و دیوارها بود و بی اختیار در دفتر عربی خطوطی به تقلید از آنها می‌کشیدم. کم‌کم کار برایم جدی شد و سعی کردم منبر و گوینده و مردم شنونده را هم بکشم. شروع از همینجا بود. بعد به دانشکده فنی رفتم و در رشته مکانیک فارغ‌التحصیل شدم. بدلیل علاقه و احساس نیازی که داشتم دو ماه به آتلیه بوم



رفتیم. آنجا به ما طبیعت بیجان و کمپوزیسیون و مسائل تکنیکی آموخته شد در سال آخر دانشکده در مسابقه ای که بین دانشگاههای ایران در رامسر انجام میشد شرکت کردم و حدود ۱۳ تابلو از طبیعت بیجان و پرتره کشیدم و پس از ده روز که کارها داوری شد بعنوان برنده اول انتخاب شدم. شاید علت برنده شدن این بود که اولاً تحت تأثیر نقاشان دیگر نبودم و ثانیاً کارها ساده بود. در آنجا با آقای عالیوندی که یکی از داوران بسود آشنا شدم او از کارهای من خوشش آمد و تشویق کرد که به هنرستان کمال الملک بروم. دوسه ماهی در هنرستان کمال الملک با ایشان کار کردم. ایشان خیلی راحت کار می کرد و عاشق نقاشی بود و برخوردارش با نقاشان دیگر خیلی صمیمی و گرم بود و مدام تشویقشان می کرد. در این مدت چیزهای زیادی از ایشان یاد گرفتم. بعد از آن با جدیت بیشتر به کار ادامه دادم و بعد از دو سال سربازی به استخدام ذوب آهن درآمدم و سه سال در معادن باب نیزو نزدیک کرمان کار کردم و هدفم از این سفر بیشتر این بود که حس کردم موضوعات خوبی برای نقاشی در آنجا پیدا میشود. طرح های زیادی از مردم آنجا و زندگی شان کشیدم ولی چون توانایی ام در آن حد نبود که بتوانم مسائل آنها را مطرح کنم ناگزیر طرح ها را به کناری گذاشتم تا در آینده روی آنها کار کنم. بعد از آن به سازمان برنامه آمدم و سه سال در مرکز کامپیوتر مشغول بکار بودم که آنجا هم بخاطر علاقه و درگیری که با نقاشی داشتم تمام مدت کارم صرف نقاشی شد. بعد از چند سال کار به این نتیجه رسیدم که باید یکی از این



دو را انتخاب کرد و متوجه شدم که اگر حتی تمام وقتم را برای نقاشی بگذارم کم است و اینست که از آنجا استعفا دادم و حدود نه سال است که تمام وقتم را صرف نقاشی می کنم.

آیا گذشته و حال تغییری در انتخاب سوژه ها به شما داده است؟

● هدف من از نقاشی این بوده است که بتوانم ارزش های مردم و مکتبمان را نشان بدهم. ما وظیفه داریم که پس از انقلاب اسلامی تمامی لحظات را ثبت کنیم، مثلاً آنمرد کشاورز یا کارگری که گوسفند بردوش در نماز جمعه شرکت می کند و شاید تنها گوسفندش را به جنگ زدگان هدیه می دهد برای انسان خیلی ارزش دارد، این ارزش ها را نه تنها برای مردم خودمان که باید بدینا نشان دهیم

پس هدفی که شما دارید اینست که موضوع محرومیت و مکتب و انقلاب در کارها بازتاب داشته باشد.

● بله انقلاب مرا تکان داد. قبل از انقلاب طبیعت بیجان کاری کردم ولی بمرور احساس کردم که نقاشی از سوژه های مردمی دارای هدف والاتری است و برای اولین بار انسان در کارهای مطرح شد.

پس از انقلاب چند تابلو کشیده اید؟

● در طول ۵ سال پس از انقلاب شاید متجاوز از صد تابلو کشیده ام

برای هر تابلو معمولاً چقدر وقت صرف می کنید؟

● اجرایش وقتی نمی گیرد ولی طرح اولیه و فکرش بیشتر وقت مرا میگیرد اجرایش در دو جلسه تمام میشود. چون کارها بسیار ساده است.

رنگ مورد علاقه تان کدام رنگ است؟

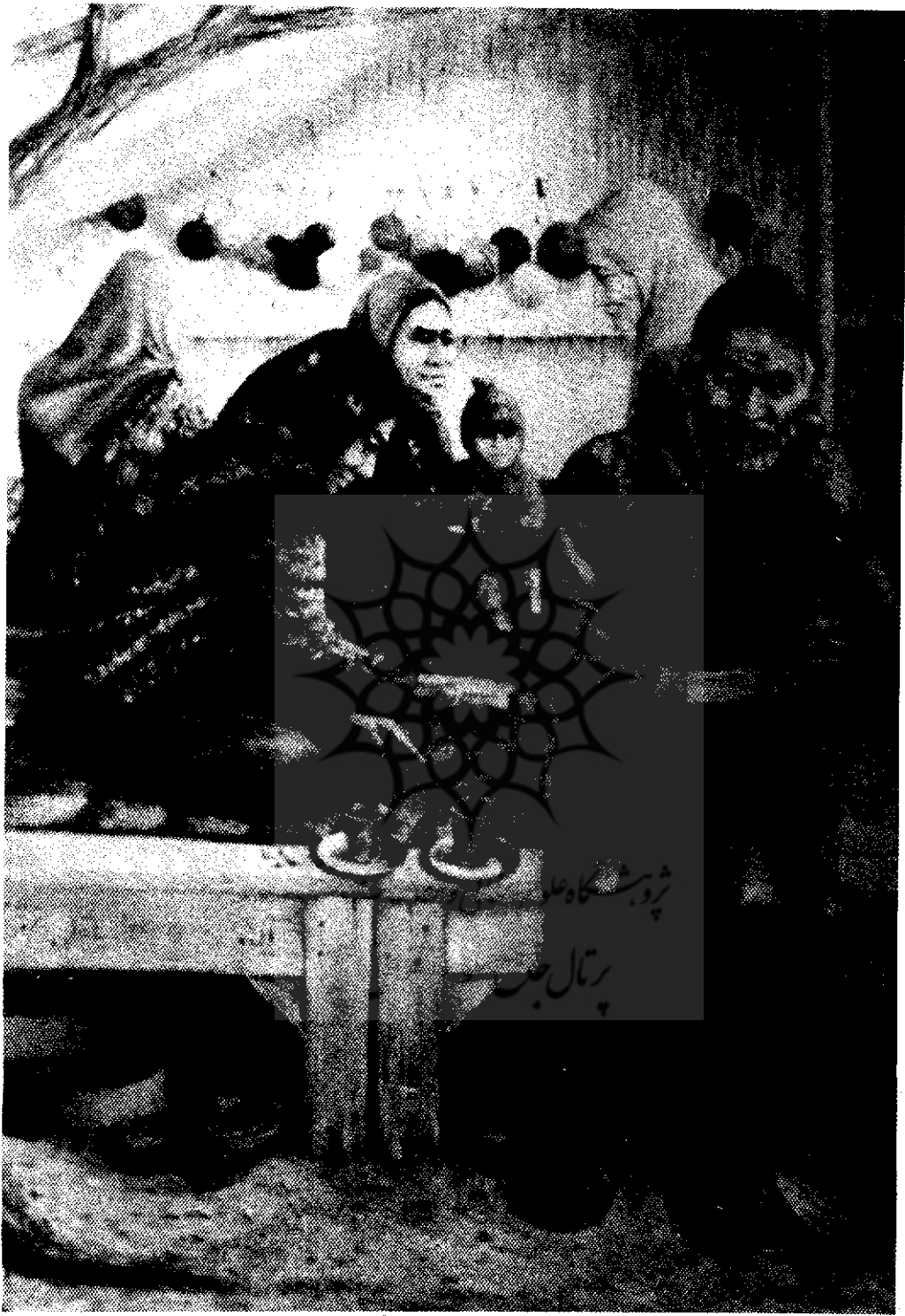
● من بر روی رنگ ها مطالعه می کنم و می کوشم تا خواص و کاربرد آنها را بفهم. در دوره های مختلف رنگ های تابلوهای من فرق می کنند و این تغییر و تطور تا رسیدن به نتیجه مطلوب ادامه خواهد داشت.

شما موضوعات مختلف را به نسبت فضایی که دارند در همان فضا کار می کنید یا در آتلیه، یعنی طبیعت را در متن طبیعت کار می کنید یا در آتلیه؟

● من طرح های مدادی بسیار ساده ای می زنم که ایده هایشان را از مسافرت ها و اجتماعات و زندگی مردم می گیرم، بعد در آتلیه روی آنها کار می کنم. فرضاً مدتهاست که تحت تأثیر مردی که گوسفندش را هدیه آورده هستم. من از این موضوع طرح ساده ای زده ام تا بعدها روی آن کار کنم. همانطور که آقای خامنه ای فرموده اند «باید تکنیک را غنی کنیم چون محتوای عمیق انقلاب اسلامی را نه تنها با تکنیک ضعیف نمی توانیم برسانیم بلکه ممکن است آنرا خراب هم بکنیم» شما گفتید که سوژه را تجربه می کنید. اگر ما فکر کنیم که رنگها در فضای مقابل ما هستند و ما رنگ را از آفتاب و سوژه های اصلی می گیریم مانند عوامل طبیعی، و اینها البته باضافه عمقی است که از نظر فلسفی و روحی به جسم می دهیم. با توجه به اینکه می گوئید در حال تجربه هستید چطور طرح را از فضاهای بیرونی می گیرید و رنگ را در آتلیه کار می کنید؟

● اولاً منظورم از طرح یا اتود نه تنها اتود مدادی که اتود رنگی نیز هست یعنی اتود ساده





رنگی از طبیعت. از اتود مدادی بخاطر گرفتن فرم‌ها استفاده می‌کنم و از اتودهای رنگی که غالباً هم بسیار ساده هستند فقط برای ترکیب رنگ و کمپوزیسیون رنگ. مثلاً چند نفر که در کنار هم نشسته‌اند و یا حتی اشیاء را و طبیعت بیجان که ترکیب خوب رنگی دارند همه را ثبت می‌کنم. من اکنون بیرون از آتلیه کار می‌کنم ولی تا چند سال پیش آن توانایی ذهنی را نداشتم که خارج از آتلیه کار کنم. اگر نمایشگاهی هم گذاشته‌ام بخاطر بالا بردن شناخت تماشاگر از مسائل تکنیکی همچون کمپوزیسیون و رنگ بوده است بعضی اعتراض کرده‌اند که چرا فقط طبیعت بیجان را در نمایشگاهها عرضه می‌کنی. حال پاسخ میدهم که این بدلیل آن بوده که شاید بر پائی این نمایشگاهها برای نوآموزان این هنر آموزنده باشد. چون من معتقدم که اگر کسی هراندازه که آموخته است - هرچه هم اندک - وظیفه دارد که بدیگران یاد بدهد تا آنها راه را دنبال کنند چون بچه‌های ما زحمتکش و با استعدادند و کافی است که سرنخی به آنها بدهید تا دنبال آنرا بگیرند. نقاش‌های ما اکثراً لزوم شروع کرده‌اند و شاید با این عمر کوتاه پیمودن همه راه برای همه امکان نداشته باشد. یکی از گرفتاریهایی که ما داریم اینست که نقاشان ما تجربیات خود را به نقاشان جوانتر یاد نداده‌اند. وضع هنر با انتقال تجربه‌ها از سوی پیشکسوتان به جوانان و نوآموزان بهتر میشود. نوآموزان در نمایشگاههای من می‌توانند ببینند که کمپوزیسیون، فرم، طرح، نور و تاریک و روشنی چیست و کدام است و یا می‌توانند ببینند که روی مقوا هم میتوان کار کرد و چنین

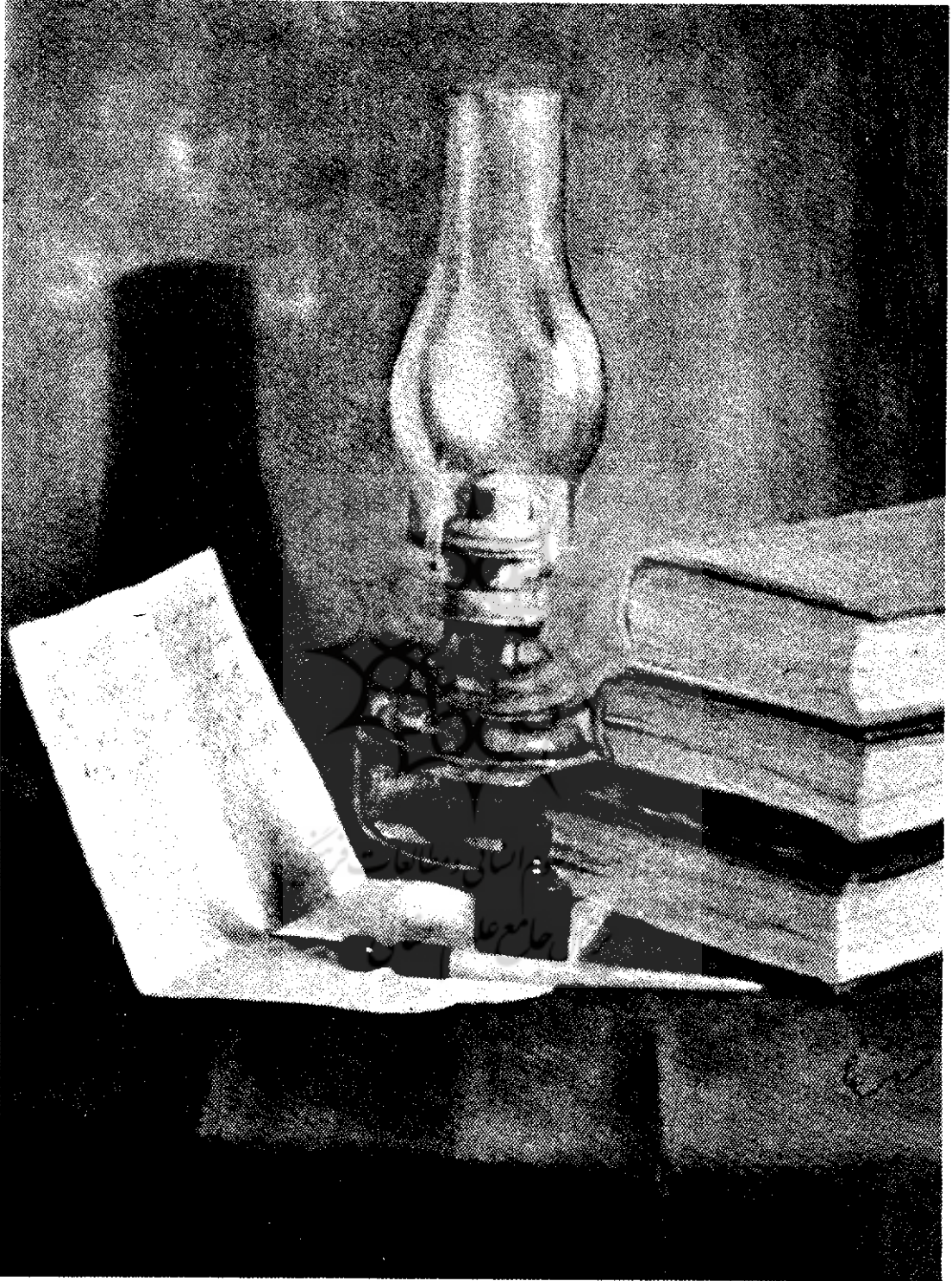
«افه»هایی را بوجود آورد. این نمونه‌ها میتواند الگوی خوبی برای نوآموزها باشد تا ببینند نقاشان مختلف با اجزای تابلوهایشان چه نوع کارهایی کرده‌اند. طبیعت بیجان یک مشق است و نقاش باید برای بالا بردن شناختش و نیز تبحر در مسائل تکنیکی دائماً آنرا تکرار و تمرین و تجربه کند. برای هر نقاشی در اوایل کار لازم است که روی طبیعت کار کند و بعدها به آن حد از توانایی میرسد که یک اتود رنگی یا مدادی بردارد و یا رنگهای طبیعت را در مغزش ثبت کند. من در راهروهم می‌توانم طبیعت کار کنم، چون دیگر به طبیعت و رنگ‌هایش کاری ندارم. من بدنبال مطالعه رنگ هستم، و برای من این مهم است که برای شناخت روحیه یک فرد چه رنگی می‌تواند مناسب باشد. آنها فقط مقدمه‌ای بود که من به این سطح برسم.

پس مساله، فلسفه رنگ است؟

● بله خواص رنگ است. برای عرضه کارها به بیننده، حداقل تکنیکی لازم است. بنابراین مقداری از وقت نقاش صرف مسائل تکنیکی میشود.

آیا شما معتقد هستید که یک نقاش قبل از اینکه بطرف شناخت رنگ برود بایستی از نظر طراحی به تکامل نسبی برسد.

● بله. طراحی بنظر من تمامی ندارد. یعنی اگر نقاش تا آخر عمر هم طراحی کند باز حس می‌کند راه درازی است، اما نقاش در اوایل کار باید هرچه می‌تواند طراحی را قوی کند. بقول نقاشی «اگر کسی طراحی را خوب بیاموزد و بعد بسوی رنگ بیاید مانند کسی است که پی‌خانه‌اش را محکم ریخته باشد» البته نه تا آن



حد که طراحی دست و پایش را ببندد و خسته اش کند، بلکه باید رنگ را هم ضمن طراحی شروع کند و مرحله به مرحله طراحی و رنگ را کامل کند. من معتقدم که همه چیز باید از صافی ذهن نقاش بگذرد. او باید طرح‌ها را آنطور که در ذهنش نقش بسته است به روی کاغذ بیاورد. در نمایشگاه من ایراد گرفته بودند که آناتومی غلط است، حال آنکه نقاش در هر مرحله‌ای با آن حد از طراحی که میداند مسائلش را مطرح می‌کند.

مساله آناتومی در طراحی بستگی به سبکی دارد که نقاش به آن وابسته است یعنی ممکن است طراحی که می‌زنید با اصول آناتومی در پزشکی مغایرت داشته باشد. ولی شما بعنوان صاحب سبک عقیده دارید که از این نوع آناتومی باید استفاده شود. ممکن است امپرسیونیست‌ها برداشتشان از آناتومی متفاوت باشد ولی آنها در یک جهت خاص فکری به تکامل رسیده‌اند. با مطالعه آثار گوگن، وان گوگ، مونش، لوترک، مانه، سزان و... در می‌یابیم که اینها در طراحی خاص یا آناتومی خاصی که رنگ را براساس آن می‌ساختند کارشان به تکامل میرسد. این مساله جداست یعنی حتماً نباید آناتومی یک آناتومی «رآل» باشد. با توجه به این نکته شما رابطه رنگ و طراحی را در چه حدودی می‌بینید. آیا اینها را لازم و ملزوم میدانید یعنی همان اندازه که به طراحی اهمیت می‌دهید برای رنگ نیز همان اهمیت را قائل هستید؟

● برای من نقاشی و هنر هدف نیست بلکه وسیله‌ایست برای بیان مسائل و مطالبیم. حال باید قالبی برای کار خود پیدا کنم. حتی الان هم

مشغول مطالعه روی مینیاتور و نقاشی قهوه‌خانه هستم تا اگر اینها می‌توانند مسائل مرا برسانند از آنها استفاده کنم. لازم است که تمام نقاش‌ها طراحی کلاسیک را بدانند تا پس از مدتی به یک سبک شخصی در طراحی دست یابند. مثلاً بعضی استعداد طراحی ندارند ولی استعداد رنگ و کمپوزیسیون را دارند. من کلاسی دارم که در این کلاس آدم را بطور صحیح می‌کشم اما بعد به شاگردانم می‌گویم آدمی را که از دید خودتان بنظر صحیح می‌آید آنرا بکشید. مثلاً اگر شخصی در خانواده‌ای بدنیا آمده که پدر و مادرش چاق بوده‌اند فکر می‌کند که آناتومی اینست. این‌ها را نقاش می‌تواند از دید خودش بیاورد، منتهی باید درصدد تکامل آنها باشد.

بنظر شما یک هنرمند و یک هنرمند نقاش آیا بایستی دارای ایدئولوژی هنری باشد تا کارهایش او را بعنوان یک هنرمند شاخص معرفی کند یعنی آیا باید در ذهنیتش فلسفه خاصی برای بیان هدف و منظورش داشته باشد؟

● بله حتماً باید اینگونه باشد. مسلماً هنرمند وقتی به مسائل تکنیکی آشنا شد اندک اندک خط فکریش را هم در کارها نفوذ می‌دهد. حتی از نظر تکنیکی نیز باید به کارهای جدیدی دست یافته باشد تا مطرح شود. چراوان گوگ در کارهایش ارزش پیدا می‌کند در حالیکه بصورت ظاهر کارها ضعیف‌اند، این بعلت جستجوگر بودن نقاش و جرأت او در طرح مسائلی است که با آن‌ها برخورد می‌کرد. یاسزان با پی بردن به اینکه طبیعت از یکسری شکل‌های هندسی تشکیل شده آنها را تجزیه و تحلیل می‌کند و این

وسیله ای میشود برای ابداعات کویست ها.

این سؤال را از نظر تکنیکی ادامه میدهیم. برمی گردیم به یک مقایسه در سبک نقاشی رنسانس و بلافاصله چند قرن به جلو می رویم به حوالی سال های ۸۰-۱۸۷۰ و نمونه ای از یک سبک نقاشی امپرسیونیستی را با یک سبک رنسانس کنار هم می گذاریم. در رنسانس تفکر کم است اما تکنیک در نهایت، یعنی استفاده خالص از تکنیک، آناتومی و رنگ. رنگی که در واقعیت وجود دارد همان است که نقاش رنسانس از آن استفاده می کند و آناتومی همان است که در آثار میکل آنژ و رافائل دیده میشود. تا حدودی خلاف اینرا در سبک های جدید می بینیم: رنگ ها، رنگ های غلو آمیز هستند و آناتومی مبهم است، آیا یک نقاش متفکر امپرسیونیست بخاطر اینکه تفکر دارد و منظور از نقاشی را بیان یک حرکت و تجسم روح در رنگ و طرح می داند دارای سبکی است آزادتر از قیود تکنیکی ولی نقاش رنسانس بخاطر توجه بیشتر به محتوا و نشان دادن اصل سوژه به همان صورتی که از روایات برداشت میشود بسنده می کند و اثری را مطابق با ذهنیت خود بوجود می آورد. عقیده شما چیست؟

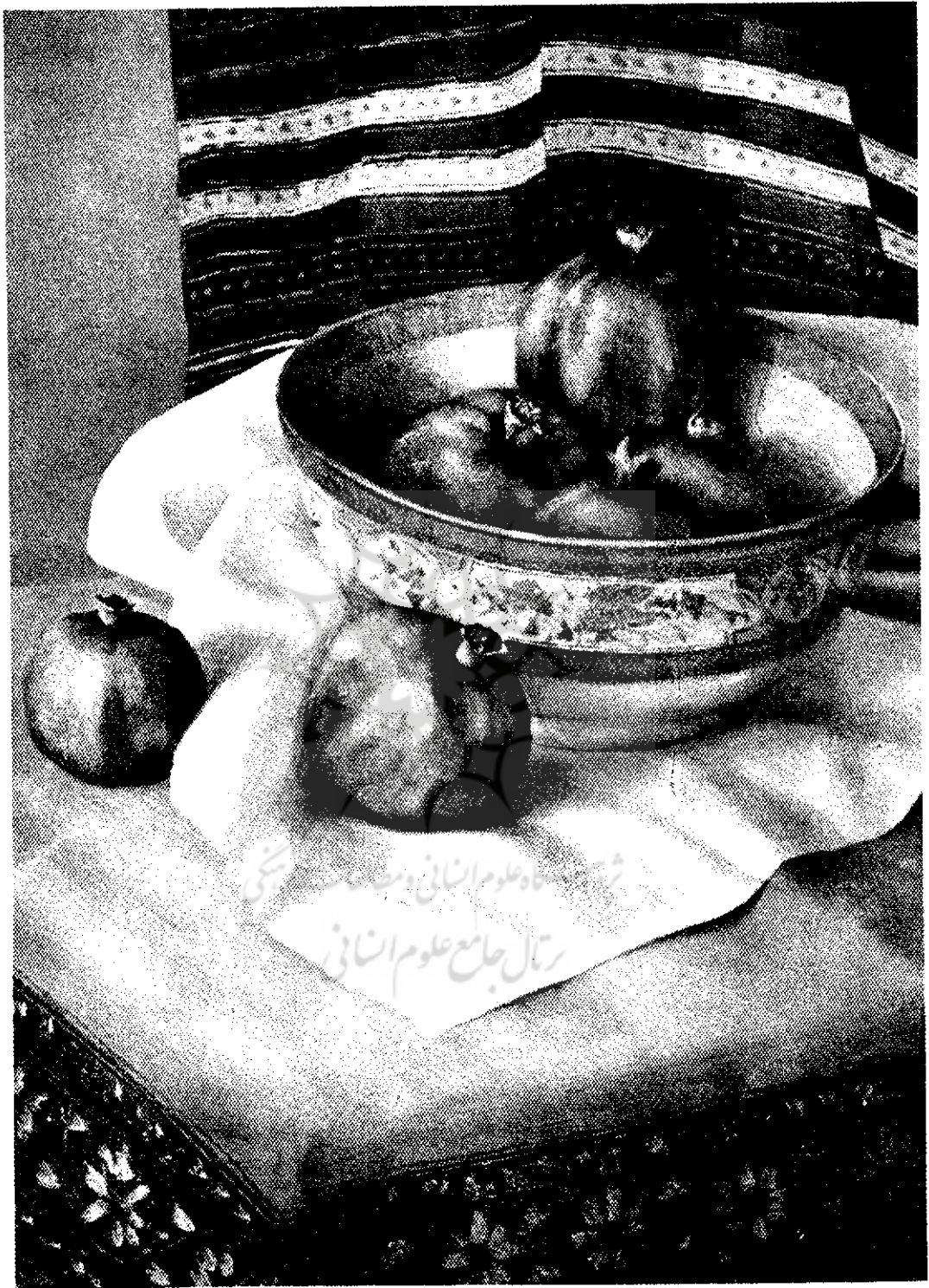
● نقاش امپرسیونیست به مسائل جدیدی فکر می کند یعنی می بیند که اگر بخواهد سحرگاه یک منظره را نشان دهد چطور می توان شش ماه روی آن کار کرد، چون رنگ ها بر اثر نور بوجود می آید و با آن تغییر می کنند. او به این نتیجه رسید که اگر بخواهد سحرگاه را نشان بدهد باید همان لحظه را ثبت کند، بنابراین کلی تر کار

کرد و از جزئیات گذشت و برعکس نقاش ناتورالیست مسائل خود را نیز مطرح کرد.

یعنی فلسفه ای را که خاص مکتبش بود در نقاشی گذاشت. آیا یک نقاشی خالی از تفکر شبیه به یک عکس است؟

● حتی اگر یک طبیعت بیجان نیز مسائلتش را مطرح کند با عکس فرق می کند. مثلاً اگر عکاسانی از یک طبیعت بیجان عکس می گرفتند، عکس ها فرقی نمی کرد ولی اگر چند نقاش همین طبیعت بیجان را بکشند چون این منظره از ذهن آنها عبور می کند تابلوها با یکدیگر فرق دارند.

نظر به اینکه یک نقاش رنسانس عین واقعیت ذهنی را در کارش تجسم می بخشد کارش در پرداخت یک منظره با نقاش دیگری که همان منظره را کار می کند متفاوت است. نمی توان پنج میکل آنژ یا پنج رافائل داشت، چون سیر زندگی و برخوردهای این هنرمندان با زندگی متفاوت است ولی خود رنسانس یعنی استفاده و کپی برداری از یک سوژه واقعی تا آنجا که کپی برابر با اصل قلمداد میشود. زمانی که یک نقاش رنسانس که کارش بیشتر برگرفتن سوژه از روایات انجیل است بخواهد اثری را بوجود آورد در هر حال باز هم به آناتومی توجه می کند و از رنگ ها بگونه ای استفاده می کند که رنگ ها بیان کننده نباشند. حتی اگر میکل آنژ بخواهد رستاخیز را ارائه دهد چون آنرا عینی نمی بیند به صورت غیر «رآل» عرضه اش می کند ولی مجسمه های بسیاری داریم که از نظر آناتومی مطابق با واقعیت است مثلاً میکل آنژ نش قبر



کتابخانہ علوم انسانی و ادبیات اسلامیہ
راولپنڈی

می کرد و از اسکلتهای بیجان استفاده می نمود. بعدها در سبک هائی که ابداع شد نقاش تکنیک را فدای تفکر کرد یعنی اساساً با دگرگونی و حرکتی که بوجود آمد تفکر، مشی و ایدئولوژی مسلط بر تکنیک و رنگ شد. حتی رنگها در جهت القای مفاهیم خاص مورد استفاده قرار گرفتند مثلاً در یک سبک امپرسیونیستی، آبی بجای قرمز و قرمز بجای آبی می نشیند ولی در رنسانس سوژه و واقعیت سوژه با تکنیک همگام هستند.

● هنر یا نقاشی را هدف نمی دانم. بنابراین مسائل تکنیکی تا آن حد لازم است که بتوان آن محتوا را در آن قالب نشان داد، ولی پای بند بودن محض و مطلق لزومی ندارد. بنابراین از هر تغییری که بتواند محتوا را بیان کند نباید رو بر تافت پس من همیشه بدنبال قالب جدیدی هستم.

*** در نقاشی هایتان کوشیده اید رنگها و طرحها را تا حد امکان بصورت واقعی ارائه بدهید؟**

● این کارهای طبیعت بیجان بیشتر مشق است. من بدنبال این هستم که تمام آگاهیهایم در یک کار متبلور بشود. من هنوز حرفی را نگفته ام و در ابتدای کار هستم و معتقدم باید کار کرد تا بخطی رسید و قالبی را یافت.

*** در نقاشی هایتان روح آدمی را چگونه می بینید؟**

● مساله باز همان کارگری است که گوسفندش را هدیه می کند. من در او روح بزرگی می بینم و وظیفه خود می دانم که این روح بزرگ را نشان دهم.

*** شما تدریس نقاشی نیز می کنید؟**

● بله کلاسی خودم دارم و تازگی هم در یکی از مدارس شروع به تدریس کرده ام چون فهمیدم که بچه های ما زحمتکش و با استعدادند و اگر از این سن روی به نقاشی بیاورند امید است که در آینده نقاشان خوبی در میان آنها پیدا شود. هفته ای دو روز را به اینکار اختصاص داده ام و نتیجه ی خوبی هم گرفته ام. نیمی از کلاسی که دارم بخاطر یادگیری خودم است.

*** از نمایشگاههای اخیر خود در خارج از کشور و انعکاس آنها بگوئید؟**

● من با هزینه شخصی بدیدن نمایشگاه بال سوئیس رفتم، البته قبلاً در این نمایشگاه شرکت کرده بودم. در سفر اخیر با چند نفر نقاش آشنا شدم. آنها تعجب می کردند و می گفتند «مگر در ایران نقاشی ممنوع نیست» حتی یک نفر چنان بی عقده و راحت بود که بدوستانش برای دیدن کارهای من تلفن کرد و هم او مرا تشویق به برپائی نمایشگاه انفرادی کرد. من چند ماهی در بال بودم و نقاشی های آبرنگ جدیدم حاصل آن سفر است.

*** از نظر مالی در مضیقه نبودید؟**

● چرا اگر امکانات بیشتری داشتم در حد وسیعی می توانستم فعالیت داشته باشم و پوستر چاپ کنم، زیرا بعلت نبودن بودجه از پوستر فتوکپی گرفتم. حتی به اندازه کافی به ما ارز ندادند تا بتوانیم پوستر چاپ کنیم. بنظر من هیچ چیز برای صدور انقلاب اسلامی مؤثرتر از حضور یک نقاش ایرانی و عرضه تابلوهایش در نمایشگاههای بین المللی نیست.

*** بنظر شما کارهای نقاشانی که در آنجا دیدید چگونه بود. از کجاها بودند؟**



● نقاشانی از تمام کشورها سالی یکبار در بال گردهم می آیند. نکته اینکه از تمام کشورها هم برای دیدن نمایشگاه می آیند.

آیا شما تنها نقاش ایرانی بودید که در نمایشگاه بال سویس شرکت کردید؟

● بله. من با هزینه شخصی رفتم، چون در جستجوی قالب های جدید بودم و با آخرین تکنیک های نقاشی در این نمایشگاه آشنا شدم. نمایشگاه انفرادی من برای مردم و نقاشان هر دو جالب بود. بسیاری از نقاش ها فقط رنگ و روغن، آبرنگ و یا فقط طبیعت بیجان کار می کردند، حال آنکه من در همه رشته ها تجربیاتی داشته ام. من به این نتیجه رسیده ام که این حق هنرمندان ماست که کارهایشان را در نمایشگاه های معتبر بین المللی نمایش دهند چون مردمی هستند زحمتکش، با استعداد و با هوش، فقط باید به آنها امکانات بیشتر داده شود.

منهای انتقاداتی که در عرضه امکانات و مسائل جنسی دارید بنظر شما نقاشان ما تا چه حد توانسته اند دینشان را به انقلاب ادا کنند؟

● آنگونه که مردم عادی دین خود را ادا کرده اند من و دیگر نقاشان نکرده ایم. در مقایسه با کسی که جان و مال و همه چیز خود را می دهد ما هنوز هیچ نکرده ایم.

آیا از نظر تبلیغاتی عرضه کارهای نقاشی و حضور خود نقاش در سطح جهانی تا چه اندازه مؤثر است؟

● این خیلی مهم است که خود نقاش همراه با کارهایش در نمایشگاه های جهانی شرکت کند تا بتواند هم مستقیماً با مردم روبرو شود و

هم بتواند در مراوده با مردم و دیگر هنرمندان از فساد تخیلشان جلوگیری کند.

شما به تبلیغات خارجی، بخصوص در زمینه های هنری چقدر اهمیت می دهید؟

● اهمیت بسیار زیادی دارد و فکر می کنم که ایران بایستی در تمام نمایشگاهها و مجالس حضور داشته باشد و بدور از جو تبلیغاتی که ساخته و پرداخته بنگاه های تبلیغاتی غربی است با مردم آنجا صحبت کند و مسائل انقلاب را با آنها مطرح سازد. برای اینکار باید بودجه و امکانات بیشتری در اختیارشان گذاشته شود.

در کدام نمایشگاهها اعم از گروهی و انفرادی پس از انقلاب شرکت کرده اید؟

● در تمام نمایشگاه های جمعی موزه هنرهای معاصر شرکت داشته ام و در همین موزه نمایشگاه انفرادی در فروردین ۶۲ داشته ام. در تهران گالری نیز نمایشگاه انفرادی داشته ام. در داکا و هندوستان هم کارهایم عرضه شده اند.

نظر شما درباره هنرمندانی که در ادارات کار می کنند چیست؟

● اگر هنرمند بتواند با هنرش در اختیار انقلاب باشد مؤثرتر خواهد بود و این مشروط بر آنست که از نظر مالی در مضیقه نباشد.

مشکلات هنرمندان را در چه عواملی می بینید؟

● اولین مشکل، مشکل مالی است. هنرمندان مجبورند برای امرار معاش، در کارهای مختلفی که هیچ به رشته شان نمی خورد فعالیت کنند و یا اگر در نقاشی هستند کارهای بازاری و سفارشی عرضه کنند. اگر موزه هنرهای معاصر قسمتی برای فروش داشته باشد مردم می توانند با





آگاهی و شناخت بیشتر بجای کارهای بازاری،

کارهای هنرمندانی را که در سطح خوبی هستند خریداری کنند.

مشکل دیگر وسایل نقاشی است که هنرمندان مجبورند آنها را به قیمت گران از بازار آزاد تهیه کنند. اگر دولت بتواند کمک در زمینه چاپ کارهای نقاشی بکند و از سودش هنرمند هم نفعی ببرد مقرون به صلاح است خاصه اینکه از خارج کتاب وارد نمیشود، در ضمن این کتابها

برای نوآموزان نیز مفید خواهد بود.

چه کمک های مالی دیگری برای امرار معاش هنرمند و جلوگیری از کارهای بازاری پیشنهاد می کنید؟

● دولت می تواند آثار هنرمندان را خریداری کند تا هنرمند و ادوار نشود به کارهای پیش پا افتاده روی آورد.

برای تشویق هنرمندان آینده چه باید

کرد؟

● منتقدان باید برای تشویق نقاشان به نکات مثبت کارهم توجه کنند و او را راهنمایی و تشویق به کار بیشتر بکنند، حتی نقاشانی که خط ندارند هم باید تشویق بشوند.

برای اینکه مردم ما فرهنگ پذیرش بیشتر هنر را داشته باشند چه راهی بنظر شما میرسد. یعنی دست کم بی تفاوت نسبت به هنر و هنرمند نباشند؟

● باید به مردم از طریق رسانه های گروهی و مخصوصاً تلویزیون آگاهی داد. آگاهی شرط اصلی کار است.

هنرمندان متعهد و خوب بخاطر اینکه کارشان آنطور که باید فهمیده و درک نمیشود چه احساسی دارند؟

● مقاله ای که نوشته میشود خیلی موثر است. هنرمند می بیند مردم که آگاهی کافی ندارند و منتقدان نیز که اینگونه برخورد می کنند پس باید فداکاری و پشتگاری بیشتری داشت. برخی که این فداکاری و گذشت را ندارند خط را گم می کنند. حتی یک مقاله ممکن است هنرمندی را که هدفی دارد دلسرد کند. منتقدان باید دوستانه تر با کارهای هنری برخورد کنند.

در باره چیزهایی که راجع به کار من نوشته اند دیدم که اینها با اصل کار هیچ قرابتی ندارند در حالیکه می توانستند با چند دقیقه صحبت با نقاش حرف و هدف او را دریابند. منتقد فقط از دید خودش نگاه می کند در حالیکه مسائل باید از دیدهای مختلف طرح شود. دیده شده که اگر آثار عرضه شده با دید منتقد هماهنگ نباشد همه را می کوبد.

شما احساس می کنید که حساسیت موقعیت انقلابی کشور ما ایجاب می کند اشخاصی که بعنوان رابط هنری بین هنرمند و مردم قرار می گیرند حتماً از دید هنری بسیار بالایی برخوردار باشند؟

● بله اگر شغلشان ایجاب می کند که خودشان حضور نداشته باشند دستکم مشاورین و همکارانی در مطبوعات داشته باشند که از تخصصشان استفاده شود.

یعنی مطبوعات همگام با هنرمندان متعهد و انقلابی می توانند شور و حرکت هنری را بالا ببرند و این رسالت مربوط به مطبوعات میشود؟

● بله مطبوعات وظیفه دارند که مردم را علاقمند کنند. حتی می توان زندگی نقاش ها را نوشت و کتابی در حد شعور زندگی تحریر کرد. زندگی یک نقاش مسلمان ایرانی را بنویسند تا الگویشان دیگر کتابهای خارجی نباشد. بنظر من معلم را در کلاس درس شاگردان میسازند و او را وادار به کار و حرکت و مطالعه می کنند.

شما بعنوان یک هنرمند نقاش چه تاثرات و ظرافت های فکری و روحی ای دارید؟

● احساس می کنم یک هنرمند باید در میان مردم کار کند و با مردم باشد و باید از تخصصی که دارد بعنوان وسیله استفاده کند.

در مقابل طبیعت چه تأثراتی دارید؟

● تأثری که همه می گیرند من هم می گیرم. شاید یک نقاش بتواند تأثیری را که می گیرد برای دیگران بازگو کند حال آنکه دیگران این قدرت را ندارند.